

نویسنده: ایریک درایتسر «Eric Draitser»
منبع و تاریخ نشر: کونتر پانچ «2022-08-09»
برگردان: پوهندوی دوکتور طب سیدحسام «مل»

سرنوشت تمدن: میخایل هودسن در مورد سرمایه داری مالی؛ پیامدهای اقتصادی اوکراین و پایان جهانی شدن

The Destiny of Civilization: Michael Hudson on Finance Capitalism, the
Economic Consequences of Ukraine and the End of Globalization



عکس از نا تا نیل سنت کلر

خواننده محترم: اگر میخواهید که در مورد لیبرالیسم و نیولیبرالیسم؛ وام و
چهره اصلی صندوق بین المللی پول چیزی بیشتر آگاهی حاصل کنید این
مقاله را با دقت بیشتر مطالعه کنید..... «داکتر مل»

تاریخچه سرمایه داری مالی

ERIC DRAITSER سلام و به رادیو CounterPunch خوش آمدید. نام من اریک درایسر است، بسیار متشکرم برای تنظیم و بازگشت به نمایش. شنوندگانی که برای اولین بار نمایش را پیدا می کنند، به این نمایش خوش آمدید. خیلی ممنون، ما واقعاً از حمایت شما قدردانی می کنیم. اگر می خواهید از CounterPunch پشتیبانی کنید، بهترین راه برای انجام این کار این است که اشتراک CounterPunch Plus را دریافت کنید، به این ترتیب به تمام محتوای انحصاری ما دسترسی خواهید داشت. به یاد داشته باشید مردم، این اساساً مجله چاپی است که اکنون آنلاین است. ما نشریه چاپی را متوقف کرده ایم و حتی محتوای بیشتری نیز دریافت کرده ایم، اما آن را در پشت یک دیوار پرداختی کوچک، درست مانند دیگران این روزها انجام می دهند و برای شما آماده است CounterPunch. بر خلاف هر فضای دیگری در سمت چپ آنلاین است. شما ایده های رقیب، دیدگاه های رقابتی دارید، که همه آنها در کانترپانچ مورد استقبال قرار می گیرند، و ارائه آن پلتفرم کاری است که ما نزدیک به 30 سال است که انجام می دهیم. اگر از آن قدردانی می کنید، اشتراک CP+ را دریافت کنید و همچنین در نظر بگیرید که از کانترپانچ چند کتاب تهیه کنید، از جمله از نویسنده فوق العاده ای که امروز با خود داریم، کتاب کاملاً جدیدش از CounterPunch در دسترس است که ما در مورد آن صحبت خواهیم کرد. او **مایکل هادسون** بی نظیر است. او، با ما بازگشته است. من تازه در صحبت با او قبل از شروع ضبط متوجه شدم که هفت سال از حضور او در این برنامه می گذرد، ظاهری که مدت هاست به تاخیر افتاده است. **مایکل هادسون** رئیس موسسه مطالعات روندهای اقتصادی بلند مدت است. او اقتصاددان و نویسنده است. احتمالاً همه شما قبلاً او را می شناسید، اما کتاب احتمالاً معروف ترین کتاب سوپر امپریالیسم: استراتژی اقتصادی امپراتوری آمریکا، یک کتاب کلاسیک است که بسیاری از تفکرات ما را شکل داده است. و البته جدیدترین کتاب منتشر شده توسط کانترپانچ، سرنوشت تمدن: سرمایه داری مالی، سرمایه داری صنعتی، یا سوسیالیسم. موجود در کانترپانچ مایکل هادسون، خوش آمدید.

هادسون: خوب، اینجا بودن خوب است، اریک:

DRAITSER: از شما بسیار سپاسگزارم که به خاطر توضیح این کتاب واقعاً مهم بمن وقت دادید، زیرا که آن نوعی از دیدگاه بلند مدتی را ارائه می کند که فکر می کنم ما واقعاً به درک همه چیزهایی که از نظر اقتصادی در دوره مدرن اتفاق افتاده است، نیاز داریم. بنابراین، اجازه دهید با صحبت در مورد آن شروع کنیم. این کتاب به عنوان مجموعه ای از سخنرانی ها در باره سخنرانی های اخیر پیرامون جهانی سازی ایالات متحده، نقش چین و توسعه آن آغاز شد، اما از آنجا به نوعی گسترش یافت و درباره سرمایه داری مالی در مقابل سرمایه داری صنعتی صحبت کرد. حدس می زنم می توانیم از آنجا شروع کنیم و از شما می خواهیم که این کنار با هم قرار گرفتن را توضیح دهید. چه تفاوت هایی دارند؟ چگونه این دو ایده را درک کنیم؟

هادسون: خوب، بیشتر کتاب های درسی در مورد سرمایه داری صنعتی صحبت می کنند که گویی کارکرد بانک ها صرف دادن وام به کارخانه ها برای ساختن کارخانه ها و تجهیزات و استخدام نیروی کار بیشتر برای تولید کالا و حفظ اقتصاد است، و این همان چیزی است که همه از بانک ها انتظار داشتند که در این زمینه کاری انجام دهند. در اواخر قرن 19 آنها انتظار داشتند که بانک ها از اعطای وام به دولت ها و غارتگر بودن خودداری کنند و به نوعی بخشی از اقتصاد صنعتی شوند. و این تا جنگ جهانی اول در آلمان اتفاق می افتاد، اما پس از **جنگ جهانی دوم**، شما رانتهای را مجبور به مبارزه کردید. شما بانک ها را با املاک و مستغلات ادغام کرده اید. مبارزه اقتصاد کلاسیک و سرمایه داری صنعتی برای خلاص شدن از شر طبقه زمیندار بود، برای خلاص شدن از شر هر چیزی که هزینه زندگی کارگران را افزایش می داد، تا آنها بتوانند حقوق کمتری به کارگران بدهند، نه برای پایین آوردن استانداردهای زندگی کارگران، زیرا می دانند. اگر می خواهید نیروی کار استخدام کنید و نیروی کار با بهره وری بالا می خواهید، باید تغذیه مناسب، تحصیل کرده، خوش لباس و مسکن خوب داشته باشید. اما طبقه صنعتی مطمئناً در آمریکا و آلمان از دولت می خواست که تا آنجا که ممکن است این هزینه ها را جبران کند. آنها از دولت می خواستند برای آموزش هزینه کند و این چیزی است که شما در ایالات متحده داشتید. در انگلیس می خواستند دولت هزینه مراقبت های بهداشتی را بپردازد، و این نخست وزیر محافظه کار **بنجامین دیزرائیلی** بود که گفت: «...سلامتی همه

چیز است، این کاری است که ما واقعاً باید انجام دهیم». بنا بر این شما از بهداشت عمومی برخوردار بودید، در آلمان در زمان **بیسمارک** از حقوق بازنشستگی دولتی برای کمک به ایجاد طبقه کارگر صنعتی برخوردار بودید. و هدف این بود که با خلاص شدن از شر رانت خواران و خلاص شدن از شر مالکان، هر اقتصاد صنعتی را به یک اقتصاد کم هزینه تبدیل کنیم. شما نیازی به کلاسی ندارید که فقط بدون مشارکت در تولید درآمد جمع آوری کند. شما به کلاس بانکی نیاز ندارید، به انحصار طلبان نیاز ندارید.

خوب، در اواخر قرن نوزدهم همه فکر می کردند که سرمایه داری صنعتی به طور طبیعی در حال تبدیل شدن به سوسیالیسم است، و انواع مختلفی از سوسیالیسم وجود دارد: سوسیالیسم مسیحی، سوسیالیسم آنا رشیستی، سوسیالیسم مارکسیستی، سوسیالیسم تعادلی، اما این یا آن شکل، همه وجود داشت. فکر می کرد که دولت قرار است انحصارات طبیعی و نیازهای اساسی را در دست بگیرد. همه اینها بعد از جنگ **جهانی اول** تغییر کرد و بعد از **1980** با **مارگارت تاچر** و **رونالد ریگان** واقعاً تغییر کرد. و در آن زمان طبقه مالی با طبقه املاک و مستغلات ادغام شده بود و با حذف تدریجی مالکان پاملکیت زمین، به دلیل مالیات ها و کل تغییر سیاسی: دموکراسی، شما باز هم مسکن خصوصی داشتید. اما اگر فردی هستید چگونه می خواهید خانه بگیرید؟ باید برای بانک بنا بر این، در حالی که سرمایه داری صنعتی از شر طبقه مالک خلاص شده بود، سرمایه داری همچنان رانت اقتصادی داشت، اما به جای پرداخت به طبقه مالک، اکنون به صورت سود به بانک ها پرداخت می شود. در واقع، بیشتر مازاد اقتصادی امروز به شکل سود نیست، بلکه به شکل پرداخت بهره و هزینه های مالی است. در واقع، اگر شما یک شرکت کارت اعتباری هستید، جریمه ها و جریمه های دیرکرد شما حتی بیشتر از نرخ بهره سود می آورد و حساب های درآمد ناخالص ملی و محصول با هزینه ها، جریمه ها و سودهای دیرکرد به گونه ای برخورد می کنند که گویی کمکی به تولید است آنها تمام پولی را که به انحصارها و صاحبخانه ها می رسد، به عنوان کمکی به تولید و بازده حساب می کنند، در حالی که در واقع یک پرداخت انتقالی است - این یک هزینه سربار است، که اقتصاددانان کلاسیک با همه آن برخورد کردند.

بنا بر این به نوعی به جای اینکه سرمایه داری صنعتی به سوسیالیسم تبدیل شود، ما سرمایه داری مالی داشته ایم که سیاست آن بالابردن استانداردهای زندگی نیست، بلکه تحمیل یک برنامه ریاضتی از نوع صندوق بین المللی پول است. و این چیزی است که ما امروز در ایالات متحده داریم، به ویژه از سال **2008** و سقوط مالی. اقتصاد آمریکا، اقتصاد اروپا، با وجود اینکه قیمت های ما در حال افزایش است، قیمت های انحصاری برای صنعت انرژی، قیمت های انحصاری برای مراقبت های پزشکی است، با کاهش قیمت بدهی مواجه شده اند. اما خانوارها پس از پرداخت هزینه های مالی، پس از پرداخت بیمه، با پول کمتری روبه رو می شوند و پس از پرداخت ملک، کمتر و کمتری برای خرید کالا و خدمات دارند. بنا بر این به همین دلیل است که اقتصاد امروز تحت فشار قرار گرفته است، و کتاب من توضیح می دهد که چگونه این تحول رخ داده است. ما از آن نوع سرمایه داری نیستیم که در کتاب های درسی آمده است، و واقعاً آن چیزی نیستیم که **مارکس** و سوسیالیست ها انتظار داشتند آنرا ببینند.

مارکس در جلد سوم کاپیتال داستان وحشتناکی را از آنچه با سرمایه داری مالی اتفاق می افتد توصیف کرد و سپس ابراز امیدواری کرد که «سرمایه داری صنعتی از این اتفاق جلوگیری می کند و خوشبختانه با سرمایه داری صنعتی بانک ها را بخشی از آن خواهیم کرد. تا مین مالی تولید واقعی.» اما این کاری نیست که بانک ها انجام می دهند. بانک ها عمدتاً در مقابل دارایی ها و دارایی هایی که در حال حاضر موجود است وام می دهند. سپس 80 درصد وام ها وام های رهنی املاک و مستغلات است، بقیه وام های سوداگری وام های تصاحب شرکت ها، وام هایی هستند که با سهام و اوراق قرضه تضمین می شوند، و البته این همان چیزی است که بانک مرکزی آمریکا 9 تریلیون دلار صرف وثیقه سهام و اوراق قرضه کرده بود. و وام مسکن و اوراق قرضه ناخواسته. بنابراین، ما در حال انحراف از همه چیزهایی هستیم که سرمایه داری وعده داده است، و معلوم می شود که جاده

رعیت، جاده تحت اللفظی به سمت ارباب رعیت، دولت قدرتمندی نیست که **هایک** گفت، بلکه دولتی است که برای کنترل امور مالی بسیار ضعیف است. بخش و هدایت آن در خدمت اقتصاد به عنوان یک کل است.

درایتسر: مایکل، تا چند دقیقه دیگر به پسران اتریشی می‌رسیم، اما قبل از اینکه بتوانیم به اتریش و برخی از این سؤالات تاریخی بزرگتر بپردازیم، فقط می‌خواهم برای نشان دادن نکته‌ای که شما دارید، برای دو ثانیه منحرف شوم. ما اکنون در دوره‌ای قرار داریم که شما از سال 2008 به آن اشاره کردید که در آن روند این نوع مالی سازی این دارایی‌ها در استخراج رانت به نوعی به اوج رسیده است، جایی که خود مؤسسات مالی به معنای واقعی کلمه مالک خریدار شده‌اند. املاک را بالا ببرید و سپس آن را بچرخانید و آن را اجاره کنید. بنا براین، فقط وام دادن پول به افراد برای داشتن وام مسکن نیست، آنها به معنای واقعی کلمه زمین و ساختمان‌ها را می‌خرند.

هادسون: درست است، و این عمدتاً نتیجه اتفاقاتی است که در **دولت اوباما** رخ داد. **اوباما** تصمیم گرفت بانک‌ها را نجات دهد و هفت میلیون خانوادۀ آمریکایی را بیرون کند. در همان زمان، او تصمیم گرفت که بدهی‌ها را به سطوح واقعی ننویسد، بلکه رهن‌های ناخواسته جعلی را روی دفا تر نگه دارد. در آن زمان 69 درصد از آمریکایی‌ها خانه‌های خود را داشتند، اکنون این رقم در سال گذشته به 61 درصد کاهش یافته است و احتمالاً به سمت 55 درصد کاهش یافته است، و دلیل آن این است که **اوباما** به بانک مرکزی دستور داد تا نرخ بهره را تا این حد پایین‌تر کاهش دهد. نرخ‌های که بازار سهام و بازار اوراق قرضه و بازار املاک و مستغلات را متورم نگه می‌دارد. سیاست بانکی مرکزی از سال 1387 تورم قیمت‌داری بوده است. تمام این 9 تریلیون دلار فقط برای حمایت از سهام و اوراق قرضه در اختیار 10 درصد ثروتمندترین آمریکایی‌ها که 72 درصد از بازار سهام و بیشتر بازار اوراق قرضه را در اختیار دارند، خرج شده است.

خوب، اکنون که نرخ بهره به صفر رسیده است، شما شدیدا با ظهور این شرکت‌ها مواجه شدید که قبلاً در مورد آنها توضیح دادید مانند **بلک استون (Black Stone)** و شرکت‌های سرمایه‌خصوصی که آنها گفتند: «خب، ما دیگر نمی‌توانیم پول خود را فقط با وام دادن به دست بیاوریم زیرا بهره نرخ‌ها به دلیل **فدرال رزرو** بسیار پایین است. کاری که اکنون می‌توانیم انجام دهیم که اقتصاد به دلیل سیاست‌های پس از **اوباما** کاهش یافته است، بیایید خودمان شروع به خرید ملک کنیم.» شما املاک و مستغلات بیشتری دارید که توسط شرکت‌های سرمایه‌خصوصی بدون وام گرفتن پول خریداری می‌شود زیرا آنها می‌گویند ما حتی نمی‌توانیم به اندازه نرخ وام مسکن پول بپردازیم، اما می‌توانیم ملک بخریم و شروع به انحصار ملک کنیم. و اکنون که طبقه مالی جایگزین طبقه صاحبخانه قدیمی شده است، می‌توانیم به عقب برگردیم و به طبقه جدید صاحبخانه تبدیل شویم. درست می‌گویید این دقیقاً همان چیزی است که اتفاق می‌افتد. اجاره بها در حال افزایش است، نرخ بی‌خانمان‌ها در حال افزایش است، اخراج‌ها، اینجا در شهر نیویورک، در حال افزایش است. اگر سوار مترو شوید، بی‌خانمان‌های زیادی را خواهید دید که روی صندلی‌های آنجا می‌خوابند. کمپ‌های بی‌خانمان‌ها در سرتاسر ایالات متحده در حال وقوع است.

درایتسر: بنابراین، کتاب شما درباره مالی‌سازی بسیار صحبت می‌کند و کلمه‌ای وجود دارد که استفاده می‌شود، و شاید در فرهنگ لغت مدرن ما بیش از حد از آن استفاده شده است، که فکر می‌کنم اینجا مرتبط است و من فقط از شما می‌خواهم آن را تعریف کنید تا به ما کمک کنید، زیرا بسیار مبهم است. گاهی **نئولیبرالیسم**، واژه **نئولیبرالیسم** را بارها و بارها می‌شنویم. سیاست‌های **نئولیبرال** و غیره **نئولیبرالیسم چیست؟**، آیا می‌توانید آن را برای ما تعریف کنید، و آیا فقط مترادف اقتصاد مالی شده است؟ یا آیا آنجا بیشتر برایش است؟ آیا در مورد جریان بین‌المللی سرمایه است؟ **نئولیبرالیسم** را چگونه توصیف می‌کنید.

هاسون: خوب، نئولیبرالیسم همیشه به معنای خلاص ویا رها شدن از نفوذ ویا شر دولت بوده است یعنی کاهش دولت. یا تقلیل دادن به تسلط دولت؛ لیبرال ها در قرن نوزدهم می خواستند از شر دولت خلاص شوند، زمانی که طبقه مالکان یا ملکیت داران دولت را کنترل می کردند. یا که دولت را بدست داشتند مثل مجلس اعیان در انگلستان، مجلس فوقانی پارلمان در اروپا. یا سنای آمریکا. لیبرالیسم قرار بود از شر طبقه انحصاری ارثی صاحبخانه خلاص شود تا بازار آزاد به دست آید، اما **نئولیبرالیسم** این را برمی گرداند **نئولیبرالیسم می گوید:** «ما می خواهیم از شر هر دولتی خلاص شویم که برای تنظیم امور مالی، تنظیم انحصارات، یا محافظت از منافع عمومی در برابر طبقه رانتیر (Rentier بکرایه واکذارنده) به اندازه کافی قوی است. بنا بر این، نئولیبرالیسم ضد انقلابی است علیه اقتصاد کلاسیک و علیه کل پویایی سرمایه داری صنعتی که سعی در خلاصی از طبقه رانتی داشت. اساساً یک ضد انقلاب است.

درایتس: بنا بر این **میلتون فریدمن (Milton Friedman)** از **جان مینارد کینز (John Maynard Keynes)** عقب نشینی می کند یا این یک ساده سازی بیش از حد است؟

ها دسون: نه، تقریباً همین است. وقتی **فریدمن** گفت: «شرکت ها نباید منافع عمومی را در نظر بگیرند» او افزود که «خود دولت نباید منافع عمومی را در نظر بگیرد. او گفت که وظیفه دولت این است که به سادگی اجازه دهد هر کس تا آنجا که می تواند پول در بیاورد، هر طور که می تواند. البته حامیان بزرگ نئولیبرالیسم جنایتکاران هستند! باندها! گانگسترها! چون پلیس را نمی خواهند. خب، انحصار طلبان پلیس ضد انحصار نظارتی را نمی خواهند. شرکت های دارویی هیچ نوع ضد انحصاری نمی خواهند. اساساً شما چیزی دارید که بازار آزاد نامیده می شود. بازار آزاد به معنای ثروتمندترین افرادی است که بر بازار و عرضه اعتبار تسلط دارند، مدیریت اقتصادی که اعتبار را تخصیص می دهد و آنچه را که باید از واشنگتن به وال استریت تغییر دهد، بدست می آورد. باید از دولت به بخش مالی تبدیل شود و بخش مالی اساساً باید برنامه ریزی را انجام دهد. خوب، مشکل این است که بخش مالی در کوتاه مدت زندگی می کند. بنابراین، نئولیبرالیسم به این معناست که فقط برای سه ماه آینده، یعنی ترازنامه سال آینده، برنامه ریزی کنید، زیرا بازار آزاد آنقدر پیچیده است که نمی دانید قرار است چه اتفاقی بیفتد. خوب، البته، اگر شما آن را از وال استریت مدیریت می کنید، می دانید که قرار است چه اتفاقی بیفتد، اما نمی خواهید دقیقاً به مردم بگویید که قرار است چه اتفاقی بیفتد.

درایتس: بنابراین، آیا نئولیبرالیسم و مالی سازی به این شکل کاملاً در هم تنیده شده اند؟ آیا یکی بدون دیگری می تواند وجود داشته باشد؟

ها دسون: این بخش مالی است که به نئولیبرالیسم فشار آورده است، زیرا بخش مالی می خواهد مانع از کنترل هر دولتی بر عرضه اعتبار شود. برای مثال، فقط سیستم ایالات متحده را با سیستم **چین** مقایسه کنید. چیزی که چین را منحصر به فرد می کند انجام کاری است که سرمایه داری صنعتی در قرن نوزدهم امیدوار بود رخ دهد. دولت اعتبار ایجاد می کند و با ایجاد پول و اعتبار نزد بانک **چین**، اعتباری را برای خرج کردن در اقتصاد ایجاد می کند. برای ساخت راه آهن پرسرعت. برای ساخت مسکن. بانک های **چین** نه برای تصاحب شرکت ها یا برای اهداف سفته بازی، بلکه برای اقتصاد واقعی درآمد کسب می کنند. نئولیبرالیسم اساساً تلاش می کند تا از نظر مالی درآمد کسب کند زیرا این سریع ترین راه برای به دست آوردن آن است.

نئولیبرالیسم بر ایجاد اعتبار نه برای ایجاد وسایل تولید جدید، بلکه برای خرید وسایل تولید موجود تمرکز دارد. این از قبل از جنگ جهانی اول شروع شد. وقتی **فدرال رزرو** ایجاد شد، تمام وظایفی که

خزانه داری داشت آنرا از خزانه خارج کرد. نماینده خزانه داری حتی اجازه حضور در **فدرال رزرو** را نداشت. همه چیز اساساً به **وال استریت** و **فیلالدفیا** و **بوستون** و سایر مراکز مالی منتقل شد.

بنابراین، در آن زمان بانکها به عنوان **"مادر امانت"** شناخته می شدند. اگر می خواستید از نظر مالی درآمد کسب کنید، تمام شرکتهای مختلف مس را می خریدید و یک تراست «اتحادیه یا ایتلاف» مس می ساختید. شما آنها را ادغام می کنید. یا شما تمام شرکت های فولادی را خریداری می کنید و اعتماد فولاد «تراست» را ایجاد می کنید و قیمت های انحصاری را اعمال می کنید. ساده ترین راه برای پول درآوردن این است که تولید نکنید، بلکه این است که **رانت گیر**، و انحصارگر باشید و در موقعیتی قرار بگیرید که مردم مجبور شوند آنچه را که تولید می کنید بخرند و هیچ نهاد نظارتی برای جلوگیری از پرداخت هزینه از شما نداشته باشند. شما برای نیا زهای اولیه، مانند مراقبت های صحتی، آموزشی، و هر چیزی که اقتصاد رابه سمت بدهی سوق می دهد، می خواستید.

بنا براین، تأثیر نئولیبرالیسم این است که خانواده های بیشتری را به بدهی کشانده است. هر چه بدهی بیشتری داشته باشند، پول کمتری برای خرید کالا و خدمات با بد خرج کنند. بنا براین ما در نهایت شبیه کشوری به نظر می رسیم که باید از صندوق بین المللی پول وام بگیریم و وارد یک برنامه ریاضت اقتصادی شویم.

در ایتس: شما به تازگی آن را لمس یا احساس کردید، اما اجازه دهید آن را کمی بیشتر بررسی کنیم. آیا شما می توانید کمی توضیح دهید که دوره **ریگان/تاجر** چگونه پدیده ای را که شما توصیف می کنید تثبیت کردند؟ چگونه همه اینها را در حالت از فعالیت افزایش یافته «overdrive» قرار دادند.

هادسون: خب، بیا بید از انگلیس شروع کنیم. پس از جنگ جهانی دوم، دولت انگلستان یک برنامه بزرگ مسکن عمومی را بر عهده گرفته بود. آنها بیشتر خدمات اولیه را به عنوان شرکت های دولتی توسعه دادند تا بتوانند خدمات تلفن، خدمات راه آهن، اتوبوس و مسکن را با هزینه کم ارائه دهند. **تاجر** گفت «بباید همه چیز را بفروشیم» و اولین چیزی که فروخت تلفن بریتانیا بود. او این شرکت را با نرخ پایینی فروخت که به همه مشتریان اجازه داده شد چند سهم از آنها را بخرند و می توانستند یک شبه پول خود را دو برابر کنند، زیرا سهامی را که تلفن بریتانیا می فروخت قیمت پائینی داشت. خب، البته به پذیره نویس های «بیمه گران» بزرگ کمیسیون های هنگفتی داده شد. پذیره نویس ها، یا متقبل شده ها؛ بانک ها، که گفتند ما قول می دهیم برای سهامی که می فروشیم، X مقدار دریافت می کنیم، معمولاً کمیسیون 3 درصد دریافت می کنند، زیرا باید روی شرکت های کوچک تحقیق کنند. اما اکنون، بزرگترین شرکت ها در انگلستان، ارتفاعات فرماندهی، با کمیسیون های هنگفت فروخته شده اند، و پذیره نویس های بزرگ یا شرکت های بیمه تلفن بریتانیا را می خریدند، من اعداد دقیق را به خاطر ندارم، اما فرض کنید برای هر سهم 3 دلار صادر شده است. آن روز دو برابر شد و به 6 دلار در هر سهم و 12 دلار برای هر سهم در روز بعد رسید. همه ثروتمندترین بانک ها دارایی های هنگفتی بودند. **تاجر** سپس گفت: «بباید همه مسکن ها یا خانه های نشیمن دولتی را خصوصی کنیم. شما می توانید مسکن عمومی خود را بفروشید. ناگهان، به جای اینکه مسکن با اجاره های پائینی که می توانستند در اختیار مردم قرار بدهید، همه شروع به خرید املاک و مستغلاتی کردند که اکنون خانه یا مسکن در لندن آنقدر گران است که کارگران در لندن توانایی مالی برای زندگی در لندن را ندارند، مجبورند بیرون از لندن زندگی کنند. و این بدان معناست که آنها برای رفت و آمد به لندن و خانه شان باید سوار قطار یا اتوبوس شوند.

خب، خیلی زود پس از رسیدن **تاجر** به مقام نخست وزیری انگلستان، یک دختر راننده اتوبوس ثروتمندترین بانوی انگلستان شد چونکه **تاجر** خطوط اتوبوس را خصوصی کرد. پدر، یکی از رانندگان اتوبوس، توانست برای خرید یک سهم از خطوط بوس، بدون آنکه تحت کنترل قرار گیرد، از یک شرکت خط اتوبوس بسیار کوچک پول قرض کند. کاری که او انجام داد این بود که ترمینال خط اتوبوس را

فروخت، که در وسط لندن بسیار راحت بود تا همه بتوانند آن را به هر کجا که می رفتند برسانند، ترمینال را به دلایان املاک فروخت، آنقدر پول به دست آورد تا پول قرضه را پرداخت کند. او برای خرید خط اتوبوس وام گرفت و راه ترمینال را به خارج از لندن منتقل کرد، بنابراین مجبور شدی برای رسیدن به خط اتوبوس یک مترو طولانی را طی کنی و او تمام خطوط مختلف اتوبوس را خریداری کرد و ناگهان این کار تغییری را بوجود آورد. که سوار شدن در اتوبوس در انگلستان بسیار سخت تر شد. البته، هنگامی که خط اتوبوس خصوصی شد، تمام خدمات را به مناطق دورافتاده کوچکتر لندن یا مناطقی که سودی نداشتند و اتوبوس های زیادی به جاهای مختلف رفت و آمد نداشتند، قطع کردند. در راه آهن هم همین اتفاق افتاد. راه آهن را خصوصی کردند. خدمات راه آهن بسیار پایین آمد، قیمت ها سه برابر شد. با خصوصی سازی شرکت های خدمات عمومی، شما نه تنها یک اجازه انحصاری عظیم اضافه کردید، بلکه یک هزینه سود هنگفت نیز اضافه کردید، زیرا سرمایه دارانی را اضافه می کنید که وارد می شوند و می گویند: «بیا بید این خط آهن را بخریم، بیا بید این خط اتوبوس را بخریم، بیا بید این را بخریم». بانک ها برای خرید این شرکت های بزرگ به دلایان یا هنرمندان یا مهاجمان پول قرض می دادند و آنها بلافاصله یک شرکت خدمات عمومی مانند یک شرکت برق یا آب را می خریدند که آب را به قیمت پایین می فروخت. آنها گاهی اوقات سه، چهار یا 10 برابر افزایش می یابند. بنابراین همه قیمت ها آنقدر بالا رفت که انگلستان صنعتی زدایی شد. چیزی مشابه در ایالات متحده در زمان **ریگان** اتفاق افتاد. او شروع به خصوصی سازی تا حد امکان کرد. وقتی او یک شرکت را خصوصی می کرد، نه تنها آنها را خصوصی می کرد و آنها را به هر چیزی که به دست می آوردند فروخته می شد، به نوعی چند برابر درآمدشان بود، یک نسبت قیمت به درآمد، اما سپس **ریگان** همه چیز را رها کرد. آنها را **Crazies** از **یوتا** می نامیدند. **خانم گورسوج**، مادر قاضی دیوان عالی، می خواست مطلقاً همه چیز را رها کند، مالکیت عمومی را واگذار کند، اجازه دهد شرکت ها چوب جنگل ها را بدون هزینه قطع کنند، شرکت های نفتی بدون هزینه حفاری کنند. این برای طبقه **رانتیر** سودآور بود. این برای **رانت گیران** سودآور بود. هزینه زندگی خیلی بالا رفت در مورد بانکداری هم همینطور بانکداری مقررات زدایی شد و اولین چیزی که داشتید یک پس انداز عظیم و کلاهبرداری وام بود. بیشترین پولی که در بانکداری می توانید با کلاهبرداری به دست آورید.

یل بلک، همکار من در **کانزاس سیتی**، کتابی نوشت، بهترین راه برای سرقت از بانک، داشتن یک بانک است. او یکی از دادستان های بحران پس انداز و وام بود. سپس **ریگان** یک لابی گر شرکتی به نام **آلن گرینسپن** را به عنوان رئیس **فدرال رزرو** منصوب کرد و او اساساً از تنظیم بانک ها خودداری کرد. او گفت: «به بانکی که واقعاً ناصداق باشد، پولی نمی دهد، زیرا در این صورت مردم از آن استفاده نمی کنند». خوب، اگر بانکی ناصداق است و شما یک دزد هستید، این همان بانکی است که می خواهید از آن استفاده کنید! می خواهید بگویید: «من پول می خرم تا بتوانم این صنعت را بخرم، قیمت ها را سه برابر کنم و به اقتصاد آسیب بزنم. اینجوری پول در میارم!» و هیچ نظارتی وجود نداشت. هیچ تصویری از منافع عمومی وجود نداشت. و **نئولیبرالیسم** همین است. اگر **نئولیبرالیسم** به معنای عدم وجود دولت باشد، پس هیچ سازمان دولتی وجود ندارد که به دنبال منافع عمومی باشد و سعی کند بازار را در خدمت افزایش استانداردهای زندگی، کاهش هزینه های زندگی و ارتقای رشد صنعتی شکل دهد. شما با زگشتی به زندگی قبل از سرمایه داری دارید، و این چیزی شبیه به **نئوفئودالیسم** است.

دراپتس: من نسبت به شما خیلی بی انصافی خواهم کرد و یک سوال بزرگ از شما می پرسم و از شما می خواهم که در مدت زمان کوتاهی به آن پاسخ دهید، چون شما به شخص بسیا مهمی در کتاب خود اشاره کردید، و این کسی است که فکر می کنم، تا حد زیادی، توسط بسیاری از شنوندگان و بینندگان معاصر ما شخص ناشناخته است و آن **جوزف شومپتر** است. شما در مورد **شومپتر** و ایده تخریب خلاق صحبت می کنید، و این یکی از این اصول سرمایه داری است که به نظر من نیاز به درک و بحث طولانی دارد. چگونه تخریب خلاق با درک سنتی ما از آنچه می توانیم اقتصاد کلاسیک

یا ارتدوکس اقتصادی بنا می‌آورد، و سپس بخش دوم آن این است: چگونه سیستم سرمایه‌داری مالی شده مفهوم تخریب خلاق را وارونه کرده است؟

هاندسون: خوب، **شومپتر** سعی کرد؛ ایده‌های **مارکس** را به زبان طبقه متوسط و بدون رنگ سوسیالیستی بیان کند. **مارکس** گفته بود که «سرمایه‌داری صنعتی رقابتی برای کاهش هزینه‌ها بود» و **مارکس** گفت: «سرمایه‌داری انقلابی است» و آنچه انقلابی بود خلاص شدن از شر تمام هزینه‌های کاذب تولید، هزینه‌های بی‌ضرور بود. جامعه برای تولید نیازی به صاحبخانه ندارد. واقعاً فقط برای دادن وام‌های غیرمولد به بانکداران نیاز ندارد. نیازی به انحصار ندارد کشور‌های صنعتی با یکدیگر مبارزه می‌کنند تا هزینه تولید را کاهش دهند تا نیروی کار آنها کمتر از نیروی کار دیگر بفروشد. همانطور که اشاره کردم عمدتاً با پرداخت هزینه توسط دولت. خوب، ببینید چه زمانی صنعت فولاد در آمریکا ساخته شد، رئیس فولاد آمریکا به تازگی یک کارخانه ساخته بود و بعد ناگهان شنیدند که آلمانی‌ها چگونه کارخانه خود را می‌سازند. این کارخانه کاملاً جدید که آنها ساخته بودند ویران شد و یک کارخانه فنی مدرن کاملاً جدید ساخته شد. **شومپتر** گفت: "با پیشرفت علم، سرمایه با فناوری بالاتر مولد تر می‌شود" که در بهره‌وری نیروی کار آمریکا به حساب می‌آید. اما او می‌گوید:

«روش‌های جدیدی برای سازمان‌دهی سرمایه وجود دارد و شما یک صنعت جدید و یک شرکت جدید دارید، که فناوری جدید را به کار می‌گیرد و قیمتی را که شرکت‌های قدیمی فروخته‌اند کمتر می‌فروشد و نوآوران هم خواهند بود. در نهایت از نخبگان قدیمی که نوآوری نمی‌کنند کم‌فروش می‌شوند و این هزینه‌ها را کاهش می‌دهد و اینگونه است که سرمایه‌داری با افزایش هزینه‌ها به جلو می‌رود و چیزی که شما از بین می‌برید، فناوری قدیمی است که واقعاً دیگر هزینه‌ای ندارد و وقتی **مارکس** از تخریب خلاقانه صحبت کرد، منظور وی تخریب واقعاً خلاقانه بود. به عبارت دیگر، شما در حال نابودی کل اقتصاد هستید که طبقه رانتهی داشت. **شومپتر** فقط در مورد تخریب خلاقانه فناوری صحبت کرد، او کاملاً سوسیالیست نشد و گفت یک لحظه صبر کنید آنچه شما واقعاً به عنوان یک ملت انجام می‌دهید این است که با ملت دیگری رقابت می‌کنید تا هزینه تولید را با خلاص شدن از طبقه سربازان به حداقل برسانید. از مالکان آن، خلاص شدن از شر همه افراد غیرمولد، خلاص شدن از مخارج نظامی آن برای این موضوع. بنابراین، ناگهان چیزی که نئولیبرال‌ها برداشت کردند، کلمه تخریب بود. گفتند تخریب خوب است. یکی از راه‌هایی که می‌توانیم هزینه‌ها را کاهش دهیم، صنعتی زدایی از ایالات متحده است. دستمزد نیروی کار آمریکایی بسیار زیاد است. بیایید هزینه‌های نیروی کار را کاهش دهیم. آنچه ما واقعاً می‌خواهیم انجام دهیم دقیقاً همان کاری است که رئیس فعلی **فدرال رزرو** می‌خواهد انجام دهد: ایجاد بیکاری. **مارکس** این را ارتش ذخیره بیکاران نامید. در دهه **1980** و به ویژه در **دوران کلینتون** عمدتاً در دهه **1990**، آنها گفتند: "خوب ما می‌توانیم بیکاری دائمی ایجاد کنیم تا سرمایه‌دار بتواند واقعاً نیروی کار ارزان قیمت داشته باشد، بیایید همه چیز را به **چین** و آسیا منتقل کنیم، جایی که قیمت پایین وجود دارد." بنابراین، آنچه که اختلال خلاقانه برای نئولیبرال‌ها معنا می‌کرد این بود که «بیایید اقتصاد صنعتی ایالات متحده را نابود کنیم و می‌توانیم با انتقال آن به **چین** درآمد کسب کنیم». **چین** مبتکر خواهد بود، و مبتکر نیروی کار ارزان تری دارد که به اندازه نیروی کار آمریکا هزینه ندارد و به نوعی ایده تخریب خلاقانه را از چیزی که اقتصادها را به سمت بهره‌وری بیشتر سوق می‌دهد، اقتصاد را به غیرصنعتی کردن و رها کردن فضای خالی تبدیل کرده است.

دراپتس: و بخش دیگری از آن چیزی که باید به آن توجه کرد این واقعیت است که شما اکنون اقتصادی دارید که در آن هزاران، شاید ده‌ها هزار شرکت و شرکت‌های مختلف دیگر وجود دارند که باید مدت‌ها از بین رفته باشند، اما همچنان به حیات خود ادامه می‌دهند. موجودات زامبی به نوعی از سرمایه تغذیه می‌کنند.

هادسون: خوب، بسیاری از این زامبی ها به دلیل بدهی های بی که به عهده گرفته اند، زامبی هستند. بورس های شرکتی زیادی صورت گرفته است - این اتفاق دیگری بود که در زمان **ریگان** رخ داد. قبل از دهه 1980، بانک ها برای حمله به شرکت ها وام نمی دادند، این امر خیلی خوب تلقی نمی شد. اما ابتدا، *Drexel Burnham* و شرکت حقوقی آنها *Skadden Arps* گفتند، "خوب، بیایید شروع به قرض گرفتن برای خرید شرکت ها کنیم و اساساً می توانیم آنها را برای سودگارت کنیم." و من همان طور که در کتاب قبلی ام کشتن میزبان انجام دادم، وارد جزئیات می شوم و این به یک تصرف غارتگرانه تبدیل شد، نه یک تصرف سازنده. بانک ها برای ایجاد شرکت های جدید وام ندادند، آنها بدهی ایجاد کردند تا شرکت ها را تصاحب کنند و این بدهی به هزینه های شرکت اضافه شد که شما به هزینه تولید اضافه می کردید، درست برعکس تخریب خلاقانه و کاهش هزینه هایی که **شومپیتر** درباره آن صحبت کرد. تخریب خلاقانه شومپیتر هزینه ها را کاهش داد. تخریب خلاق **ریگان** و نئولیبرالیسم این است که شرکت ها را با اضافه کردن هزینه ها نابود کنید و بعد از اینکه آنها را غارت کردید و تمام سرمایه شان را به خودتان پرداخت کردید، اجازه دهید ورشکست شوند.

پایان جهانی شدن:

درایتس: اجازه دهید فقط این نکته را تکرار کنم که **کونترپانچ** این است که اگر مثل من هستید و به شدت اشتیاق می خواهید یک کتاب با جلد سخت فیزیکی در دستان خود داشته باشید، می توانید برای دریافت کتاب الکترونیکی *The Destiny of Civilization: Finance Capitalism, Industrial Capitalism, or Socialism* تلاش کنید کتاب دریافت شده را با خود به ساحل ببرید و با نوشیدنی ها و غیره آغشته شوید، پس باید بروید و یک نسخه چاپی آنلاین از هر کجا که می توانید پیدا و تهیه کنید، بنابراین داشتن این همه کتاب ها ضروری هستند، واقعاً همه کتاب های **مایکل ها دسون** من ضروری هستند، بنابراین من شدیداً توصیه می کنم که همه به شما بفرستد دسترسی به این کتاب ها نزد شما مراجعه کنند. انجام این کار بسیار خوب است پس بهر صورت **مایکل** میخواهم که، به گفتگو برگردیم. من می خواهم کمی دنده ها «گیرها» یا موضوعات را تغییر دهم و در مورد اقتصاد جهانی مالی شده صحبت کنم، اما به طور خاص در مورد بدهی ها بدهی چه نقشی در این اقتصاد جهانی مالی شده ایفا می کند، زیرا بدهی امروز بسیار متفاوت از عملکرد تاریخی است، اینطور نیست؟

هادسون: خوب، یک قرن پیش نظریه از لحاظ تاریخی، این بود که اگر با بدهی مواجه شوید، می توان بدهی ها را با سرمایه گذاری (به منظور کسب بازده مالی) سودآوری درآمد پرداخت کرد تا پول کافی برای پرداخت به دست آورد. **آدام اسمیت** گفت: که نرخ سود معمولاً دو برابر نرخ بهره است، زیرا شما «۱۰۰ دلار سود می کنید، نیمی از آن «۵۰ دلار را به بانکدار یا سرمایه دار پرداخت می کنید که شما در نهایت، «۵۰ دلار سود دارید. که بعداً شما 50/50 سود را با طلبکار تقسیم میکنید. اما تاکنون بدهی برای ایجاد درآمد واقعی ایجاد نشده است. اگر خانه ای برای زندگی بخرید، به درآمد شما اضافه نمی کند. اگر از کارت اعتباری وام می گیرید که توانایی کسب درآمد بیشتر را به شما نمی دهد. یا، اگر شما در یک کشور در جهانی جنوبی، کشور آمریکای لاتین هستید و یا زندگی میکنید، صندوق بین المللی پول به شما پول قرض می دهد تا به دزدسالاران داخلی کمک کند تا قبل از کاهش ارزش پول پول خود را از کشور خارج کنند، سپس ارزش آن را کاهش دهید، و ناگهان، در مشکل.

خوب، مردم به هر حال برای خرید خانه وام گرفتند، زیرا در اقتصاد امروز و تحت سرمایه داری مالی، شما با کسب سود ثروتمند نمی شوید. تقریباً تمام ثروت ثروتمندترین آمریکایی ها، ثروتمندترین اروپایی ها، آنها دستمزدهای خود را پس انداز نکردند، آنها سود خود را پس انداز نکردند، آنها آن را با افزایش سرمایه به دست می آورند. و با وام دادن پول بیشتر به املاک و مستغلات، بانک ها سود سرمایه ای به دست می آورند. یک خانه ارزش هر چیزی را دارد که بانک می خواهد وام دهد، و بانک ها بیشتر و بیشتر از ارزش خانه را به هر کسی که مایل به پرداخت بیشتر به آنها است وام می

دهند. بنا براین، سرمایه داری مالی نه به تولید می افزاید، نه به سود می افزاید، بلکه با افزایش قیمت سهام، افزایش قیمت اوراق قرضه و افزایش قیمت مسکن به ثروت کاغذی می افزاید. اما فرض کنید که شما در یک کشور جنوبی جهانی در آمریکای لاتین هستید به آنچه قرار است در تاستان امسال اتفاق بیفتد نگاه کنید: قیمت نفت رو به افزایش است زیرا **دولت بایدن** تحریم‌هایی را علیه نفت و گاز روسیه اعمال کرده است و این امر باعث می‌شود شرکت‌های نفتی آمریکایی کنترل تجارت جهانی نفت را در دست داشته باشند و آنها سود خود را به شدت افزایش دهند. ممکن است بازار سهام در حال نزول باشد در حالی که شرکت‌های نفتی در حال صعود هستند. **بایدن** همچنین گفته است که نمی‌توانید غلات را از روسیه بخرید، بنابراین قیمت غلات در حال افزایش است و این یکی از پایه‌های اصلی تراز پرداخت‌های آمریکا، صادرات غلات است! در اصل، آمریکا را به عنوان یک پمپ بنزین و مزرعه با بمب اتم در نظر بگیرید. فکر می‌کنم **جان مک‌کین** روسیه را اینگونه توصیف کرده بود، اما او آمریکا را توصیف می‌کرد. خیلی اوقات وقتی کشوری را متهم می‌کنید که چیزی است، خودتان را متهم می‌کنید.

بنابراین، آمریکا در حال کشتن نفت و قیمت غلات است و نرخ بهره خود را افزایش می‌دهد، در حالی که به کشورهای دیگر مانند انگلیس و ژاپن می‌گویند که نرخ بهره خود را پایین نگه دارند، بنابراین دلار نسبت به اروپا، انگلیسی، آفریقای جنوبی بسیار گران تر می‌شود. و سایر ارزهای جهان سوم. این کشورها چگونه قرار است بدهی‌های خود را پرداخت کنند؟ آنها تا شهریور امسال چطور پیش می‌روند؟ آنها یک انتخاب دارند. اگر آنها به اندازه کافی غذا بخرند تا گرسنگی نکشند، اگر انرژی و نفت کافی را با قیمت‌های بالاتر از شرکت‌های آمریکایی بخرند تا کارخانه‌هایشان را اداره کنند و چراغ‌هایشان را در شب روشن نگه دارند، پس نمی‌توانند تمام بدهی‌های دلاری را بپردازند. آنها وام گرفته‌اند این بدهی‌های دلاری به سادگی به دولت‌ها وام داده شد. آن‌ها به شرکت‌ها یا دولت‌ها وام نمی‌دهند تا ابزار تولید بیشتری بسازند تا پولی برای بازپرداخت بدهی به دست آورند. آنها فقط به قیمت اینکه به دولت می‌گویند برای به دست آوردن پول برای بازپرداخت ما کاری انجام دهد وام داده شد و صندوق بین‌المللی پول به دولت‌ها توصیه کرد، "خب، شما با ممنوع کردن اتحادیه‌های کارگری درآمد کسب می‌کنید، با کاهش دستمزدها و با کاهش ارزش خود درآمد کسب می‌کنید. واحد پول." اما چیزی که شما واقعاً ارزش آن را کاهش می‌دهید، قیمت نیروی کار است، زیرا قیمت ثابتی برای مواد جهانی وجود دارد که همه به همان قیمت برای ماشین‌آلات می‌پردازند، همه به همان قیمت مشترک برای نفت می‌پردازند. کاهش ارزش به این معنی است که شما فقط قیمت نیروی کار را پایین می‌آورید و آن را فشرده می‌کنید. بنا براین، فشار عظیم نیروی کار و در نتیجه یک بحران سیاسی در آمریکای لاتین، آفریقا و بسیاری از آسیا وجود خواهد داشت. آنچه قرار است در پاییز امسال اتفاق بیفتد این است که کشورها تصمیم خواهند گرفت: آیا می‌خواهیم با استاندارد دلار آمریکا پیش برویم و به پرداخت بدهی‌ها ادامه دهیم و کشورمان را فقیر کنیم یا می‌خواهیم به بانک جدید بیبوندیم، بانک **بریکس** که **چین و هند و روسیه و ایران** و کشورهای دیگر همه در حال ایجاد آن هستند؟

شما در حال تقسیم کامل جهان به دو سیستم اقتصادی متضاد هستید **چین** رقیب آمریکا نیست آمریکا سعی نمی‌کند مانند **چین** صنعتی شود. تلاش آمریکا برای غیرصنعتی شدن و کسب درآمد یا عاید مالی است **چین** تلاشی برای کسب درآمد مالی ندارد. این کشور در تلاش است تا اقتصاد خود و کشورهای متحد خود را در ابتکار یک کمربند و یک جاده توسعه دهد تا بیشتر تولید کند. بنابراین، شما برای اولین بار یک انتخاب دارید: آیا سرمایه داری صنعتی را خواهید داشت که به سوسیالیسم تبدیل می‌شود، همانطور که مردم یک قرن پیش انتظار داشتند، یا سرمایه داری مالی نئولیبرالی به سبک آمریکایی خواهید داشت که شما را وادار می‌کند فقیرتر و فقیرتر شوید از اینکه برنامه‌های ریاضتی را به شما تحمیل می‌کند؟

: من دقیقاً در عرض یک دقیقه به موضوع دلار آمریکا برمی‌گردم، اما می‌خواهم این موضوع بدهی را تمام کنم. شما بدهی را توصیف کردید و در مورد آن و اصطلاحات اقتصادی آن صحبت کردید و این بدیهی است که بسیار مهم است، اما بدهی همچنین یک سلاح سیاسی است. این یکی از اصلی‌ترین سلاح‌های سیاسی است که توسط ایالات متحده استفاده شده است. شما در سوپر امپریالیسم درباره آن صحبت کرده‌اید و در برخی از کتاب‌های دیگران نیز درباره آن صحبت کرده‌اید. آیا می‌توانید توضیح دهید که چگونه بدهی به یک سلاح سیاسی تبدیل می‌شود؟ شما به صندوق بین‌المللی پول و ریاضت اقتصادی اشاره کردید که نمونه بارز آن است. راه‌هایی که ایالات متحده و دیگر قدرت‌های استعماری سابق از بدهی استفاده می‌کنند و از بدهی به عنوان سلاح استفاده می‌کنند چیست؟

هادسون: در حال حاضر با پیروی از بانک جهانی و استراتژی سرمایه‌گذاری ایالات متحده، کشورها قادر به شکستن تراز پرداخت‌ها نیستند. بنا بر این برای جلوگیری از کاهش ارزش، آنها باید از صندوق بین‌المللی پول وام بگیرند. و صندوق بین‌المللی پول به یک دولت چپ وام نمی‌دهد. انفجار بزرگ در وام‌های صندوق بین‌المللی پول در حال حاضر به اوکراین است. آنها به اوکراین وام می‌دهند، آنها به چپ‌گرایان در آرژانتین وام نمی‌دهند. اما اکنون که آرژانتین یک رئیس‌جناب راست خواهد داشت، صندوق بین‌المللی پول به کشورها پول قرض می‌دهد تا از الیگارشی‌های مشتری‌راست گرا حمایت کنند و اگر به نظر می‌رسد که انتخاباتی خواهد بود و الیگارشی مشتری‌راست بین خواهد رفت زیرا مردم به سوسیالیست‌ها رای می‌دهند. در این صورت الیگارشی بزرگ پول خود را از واحد پول خود به دلار یا ارزهای خارجی منتقل می‌کند.

بنابراین صندوق بین‌المللی پول به دولت دست راستی پول کافی وام می‌دهد تا ارز خود را به اندازه کافی بالانگه دارد تا الیگارشی آنها بتواند پول خود را بانرخ بالا از ونزوئلا یا آرژانتین یا برزیل خارج کند و سپس وقتی دولت سوسیالیستی وارد صندوق بین‌المللی پول شود. به آنها پول قرض نمی‌دهد بانک‌ها در یک حمله ارزی علیه این ارزها گروه می‌شوند، ارزش پول کاهش می‌یابد و باعث ایجاد یک بحران می‌شود و صندوق بین‌المللی پول خواهد گفت، "خوب می‌بینید که سوسیالیسم است وقتی که شما نتولیبرالی نداشته باشید که همین است" و همه چیز ناگهان دلارهایی که برزیل یا آرژانتین، نباید به ونزوئلا اشاره می‌کردم، ناگهان وام گرفته‌اند، باید خیلی بیشتر از پول داخلی خود را برای بازپرداخت بدهی‌های دلاری بپردازند و اگر نتوانند آنها را بازپرداخت کنند، دارندگان اوراق می‌توانند هر چیزی را بگیرند. اموالی که دارند در مورد ونزوئلا، صندوق بین‌المللی پول از وام دادن به ونزوئلا خودداری کرد، زیرا گفت شما یک دولت سوسیالیستی هستید، ما به شما وام نمی‌دهیم، ما فقط به دولت‌های دست راستی وام می‌دهیم.

دولت آمریکا دارایی‌های شرکت‌های توزیع نفت و ونزوئلادر ایالات متحده را تصاحب کرد. انگلیس دارایی‌های طلای ونزوئلا را تصاحب کرد آمریکا گفت: «ببینید ما طرفدار دموکراسی در برابر استبداد هستیم. مادموکراسی در جهان هستیم، می‌توانیم بگوئیم رئیس‌جمهور ونزوئلا کیست، زیرا ما آنها را انتخاب می‌کنیم، زیرا ما آمریکا هستیم، به همین دلیل کشور ویژه‌ای هستیم. و ما آقای گوایدو را منصوب کرده‌ایم که آرای داخلی زیادی به دست نمی‌آورد، اما می‌خواهیم آقای گوایدو همان بوریس یلتسین ونزوئلایی باشد که قول داده است همه منابع شما را به ایالات متحده بفروشد و بنابراین آنها فقط پول ونزوئلا را گرفتند. درست مثل اینکه تمام ذخایر ارزی روسیه و در غرب را تصاحب کرده‌اند.» بنابراین، ونزوئلای نمی‌تواند بدهی خارجی را بپردازد و در نتیجه قادر به تامین مالی تجارت و سرمایه‌گذاری خود به صورت اعتباری نیست، زیرا تقریباً تمام تجارت و سرمایه‌گذاری درست مانند خرید یک خانه است و به صورت اعتباری انجام می‌شود. تصور می‌شود که این ایده خوب باشد، اعتبار به شما امکان می‌دهد در تولید بیشتر سرمایه‌گذاری کنید و سود خواهید برد یا اگر زیرساخت دولتی

باشد، اقتصاد رشد می‌کند و درآمد مالیاتی کافی برای پرداخت به طلبکار به دست خواهید آورد. اما اصلاً این چیزی نیست که اتفاق می‌افتد. این برعکس هر چیزی است که کتاب های درسی در مورد آن صحبت می‌کنند. بنابراین ما در دنیای درونی هستیم که در آن چیزی که کتاب های درسی درباره آن صحبت می‌کنند 100 سال منسوخ شده است. آنها در مورد اعتبار غارتگرانه صحبت نمی‌کنند. فرض بر این است که تمام بدهی ها قابل پرداخت است اگر فقط بتوانید دستمزدها را پایین بیاورید و استانداردهای زندگی را به اندازه کافی برای پرداخت 1 درصد بالا کاهش دهید.

دراپتسر: شما قبلاً کمی به آن اشاره کرده اید، اما من می‌خواهم کمی جلوتر بروید و نقش دلار آمریکا را به طور خاص در یک اقتصاد جهانی مالی شده توضیح دهید. از آنجا که ما می‌دانیم که این ارز ذخیره جهانی است، نفت به دلار معامله می‌شود و غیره. صحبت های زیادی از بخش های مختلف چپ و راست در مورد دور شدن از دلار به سمت یک سیستم اقتصادی جهانی دو شاخه شده است. من کمی نسبت به آن شک دارم، حداقل در آینده نزدیک. اگر به برخی از اعداد نگاه کنید، ذخایر جهانی در اختیار همه کشورها روی هم رفته به دلار حدود 72 در صد بوده و اکنون به 66 درصد رسیده است. بنابراین، این یک روند بسیار کند است که ما شاهد آن هستیم، اما در حال وقوع است. بنابراین، سوال من این است که نقش دلار در اقتصاد جهانی مالی مدرن چیست و نقش دلار در همه این تغییرات - نوعی تقسیم شرق / غرب - که ما شاهد آن هستیم، چه خواهد بود؟

هادسون: خوب، این واقعاً همان چیزی است که کتاب من تحت عنوان «سوپر امپریالیسم» درباره آن است، اما من آن را در شکل اقتصادی آن در «سرنوشت تمدن» خلاصه می‌کنم. کل هژمونی دلار در سال 1971 آغاز شد، زمانی که ایالات متحده از معامله طلا به دلار خارج شد. یعنی قبل از سال 1971، زمانی که یک کشور دچار کسری تراز پرداخت ها می‌شد، باید از ذخایر خارجی خود، عمدتاً طلا، پرداخت می‌کرد. در دهه‌های {1950، 1960، اوایل دهه 70}، کل کسری تراز پرداخت‌های آمریکامخارج نظامی بود و بنا براین، ذخایر طلای آمریکا کاهش در کاهش یافت، زیرا با خرج کردن پول آمریکا، دلارها به پول محلی در ویتنام و آسیای جنوب شرقی تبدیل می‌شد. ویتنام و آسیای جنوب شرقی مستعمره فرانسه بودند. آنها دلارها را به دفتر مرکزی خود در فرانسه می‌فرستادند و **ژنرال دوگل** تصمیم می‌گرفت، خوب بیا بید که این دلارها را برداریم و در عوض طلا بگیریم. بنابراین، ایالات متحده پرداخت طلا را متوقف کرد. ناگهان مردم از چه چیزی برای تسویه کسری تراز پرداخت های خود استفاده می‌کردند؟ ایالات متحده در نتیجه خروج از جنگ جهانی دوم به شدت تجارت جهانی نفت را کنترل کرد. نفت بر حسب دلار قیمت گذاری شد، اکثر محصولات به دلار قیمت گذاری می‌شوند، بنابراین ایالات متحده به خرج کردن پول در خارج از کشور ادامه داد و حتی هزینه های نظامی خود را در خارج از کشور تسریع بخشید، بنابراین دلارهای بیشتری را به پایان اقتصاد جهان پمپاژ می‌کرد. اما سرنوشت این دلارها چه شد؟ مردم آنها را دریافت می‌کنند. آنها دلار را به بانک مرکزی خود برای ارز داخلی تبدیل کردند. مارک آلمان یا فرانک سوئیس یا هر چیز دیگری. و بانک های مرکزی قرار بود با دلار چه کنند؟ برای جلوگیری از افزایش ارزش پول خود، دلارها را به ایالات متحده بازیاقت می‌کردند و اوراق خزانه می‌خریدند. بنابراین در واقع، ایالات متحده در سطح بین‌المللی یک سفر رایگان دریافت می‌کرد و می‌توانست به سادگی دلار چاپ کند و سایر کشورها پس‌انداز خود را به دلار نگه می‌داشتند. تصور کنید که به یک فروشگاه مواد غذایی رفته اید و بانوشتن یک IOU (مخفف شده از عبارت من به شما بدهکارم که معمولاً یک سند غیر رسمی است که باید بدیهی را تایید کند.... **تفصیل توسط این قلم**) مواد غذایی خود را خریداری می‌کنید. سپس هفته بعد برمی‌گردید و می‌گویید خوب IOU دیگری رامی‌شنا سید و به خواربارفروشی می‌گویید: «خوب، یک لحظه صبر کنید من با این IOU ها چه کار خواهم کرد. آیا می‌توانید پرداخت کنید؟» "نه، من نمی‌توانم پرداخت کنم، شاید شما بتوانید از این IOU ها برای پرداخت به تا مین کنندگان خود به افرادی که سبزیجات، شیر و گوشت شما را به شما می‌دهند، استفاده کنید، اما من نمی‌توانم پرداخت کنم".

این موقعیتی است که ایالات متحده در آن قرار دارد. افراد دیگر پس انداز خود را در ایالات متحده نگه داشته اند و فکر می کنند که ایالات متحده امن است، زیرا همه می دانند که ایالات متحده به سادگی می تواند دلارهای خود را چاپ کند. نمی تواند ورشکست شود، زیرا می تواند هر قدر که می خواهد دلار ایجاد کند، همانطور که در تسهیل کمی دیده ایم. بنابراین، ناگهان ایالات متحده توانسته است هر آنچه را که می خواهد خرج کند، و کشورهای دیگر، اگر کسری تراز پرداخت ها دارند، باید با افزایش نرخ بهره، دلار قرض کنند. و افزایش نرخ بهره تمام فعالیت های اقتصادی آنها را کند می کند. اما ایالات متحده مجبور نیست نرخ بهره ما را افزایش دهد، می تواند هر کاری که بخواهد انجام دهد. به همین دلیل است که ایالات متحده در حال حاضر کشور استثنا بی است. اما از زمانی که این کشور شروع به تصاحب ذخایر خارجی و نزنوئلا و روسیه کرده است، همه دیگر از نگه داشتن دلار می ترسند. آنها شروع به خروج از آن می کنند. این یک حرکت بسیار آهسته تا کنون است، اما آنها هر ماه از آنجا خارج می شوند. روسیه، چین و سایر کشورها دلار را با طلا یا با ارز چینی یا با ارز یکدیگر جایگزین می کنند. هنوز هم بسیار کند اتفاق می افتد، اما به اندازه کافی شگفت انگیز، جنگ پریزدنت **بایدن**، جنگ ناتو در اوکراین، و تصرف ذخایر خارجی روسیه به این سفر رایگان پایان داده است! شما فکر می کنید که تنها کاری که ایالات متحده می خواهد انجام دهد این است که این ایده نوشتن بدهی ها را بدون هیچ ایده ای از نحوه بازپرداخت شما حفظ کند. خب، یکدفعه کشورها پول نقد می کنند. آنها از شر دلار خلاص می شوند، و اگر از دلار استفاده نکنند، مثلاً بین هند و روسیه به روبل و پول هند و پول چین، اگر شروع به مبادلات تجاری کنند، از دلار استفاده نمی کنند. آن وقت دیگر نیازی به دلار نخواهد بود و این سواری رایگان را نخواهد داشت. چگونه می تواند به هزینه های تقریباً 800 پایگاه نظامی خود در سراسر جهان ادامه دهد، اگر دلار پا بین و پا بین و پا بین بیاید زیرا ناگهان مردم با ایالات متحده مانند یک کشور جهان سوم رفتار می کنند.

در ایتس: مایکل، همه چیز خوب و خوب به نظر می رسد، اما پس از آن می شود، اما هیچ سرمایه گذار در سراسر جهان به **چین** به عنوان مکانی امن برای پارک پول خود نگاه نمی کند. هنوز بازار خزانه داری ایالات متحده باقی مانده است که مردم عجله دارند تا دارایی ها، ثروت خود را پارک کنند تا از خود در برابر بی ثباتی جهانی محافظت کنند و غیره. به نظر نمی رسد **چین** علاقه ای به حرکت به سمت مدل بازار آزاد داشته باشد. بنا براین، این ایده که **چین**، یا با نکی که توسط **چین** حمایت مالی می شود، به نوعی جایگزین واقعی این سیستم سرمایه داری متمرکز آمریکا است، کمی دور از ذهن به نظر می رسد، که نه؟

هادسون: درست می گویند، **چین** اصلاً قصد ندارد به خانه ای برای استقرار سایر کشورها تبدیل شود. می خواهد به حداقل برساند. اگر **چین** با ایالات متحده تعاملی انجام می داد و خودش یک وسیله سرمایه گذاری ایجاد می کرد، دلار و استرلینگ انگلیس و دیگر ارزها به آن سرازیر می شد و **چین** بدهکار می شد. اگر پول را در بانک بگذارید، پس این یک بدهی است، بانک به شما بدهکار است. **چین** اصلاً نمی خواهد از سرمایه گذاران خصوصی خارجی پول بگیرد و نمی خواهد پناهگاه امنی برای سرمایه گذاران خارجی فراهم کند. بنا براین، وقتی مردم درباره بانک بریکس صحبت می کنند، اصلاً در مورد بانکی برای سرمایه گذاران خصوصی صحبت نمی کنند، بلکه فقط در مورد ابزاری برای تسویه کسری تراز پرداخت ها در میان دولت ها صحبت می کنند. این بانک تنها قرار است برای دولت ها باشد تا حق برداشت ویژه خود را ایجاد کنند یا **سواب های «چوبک که در راس آن پخته پیچانیده میشود و از بینی شخص مریض ترشحات غرض معاینه لابراتواری اخذ میشود تفصیل توسط این قلم»** ارزی خود را ترتیب دهند. سرمایه گذاران خصوصی به سرمایه گذاری در اوراق بهادار خزانه داری ایالات متحده ادامه می دهند و پول خود را در اوراق بهادار خزانه داری ایالات متحده می گذارند زیرا خزانه داری ایالات متحده می تواند به چاپ آنها ادامه دهد. این هنوز معیاری برای انتقال نفت و مواد خام و مواد معدنی و فیلم است. بنا براین، شما بین یک سیستم پولی که فقط برای دولت ها کار می کند و سیستم پولی که برای بخش خصوصی کار می کند، دوشاخه دارید.

درایتسر: و یکی از جنبه های این دوشاخه یا این انشعاب که از زمان تهاجم روسیه به اوکراین واقعاً برجسته شده است، این ایده امپریالیسم مالی ایالات متحده است. فکری که این چیزی است که بسیاری از مردم در دهه گذشته به آن توجه کافی نداشتند. ایالات متحده این را با ونزوئلا امتحان کرد. ما این را در مورد ایران، تعدادی از کشورهای دیگر دیدیم: مسدود کردن ذخایر، تحریم ها، همه ابزارهای دیگری که خزانه داری آمریکا از آنها استفاده می کند. بنابراین سوال من از شما این است: به نظر شما آیا امپریالیسم مالی ایالات متحده یا ابزارهای هژمونی ایالات متحده در جنبه مالی، ایالات متحده را بیش از حد در جهان افشا کرده است؟

هادسون: مشکل اینجا است که بیشتر بدهی های از کشورهای جنوب جهانی، آمریکای لاتین و همه کشورهای به دلار آمریکا است. ایده بدهی ها این است که آنها سود دارند، و شما باید آنها را ادامه دهید. باید سود و استهلاک بدهی، مثل اینکه رهن داری. خوب، همانطور که اشاره کردم، همه اینها در پاییز امسال به پایان می رسد، زیرا اگر شما یک کشور متوسط آمریکای لاتین یا آفریقایی یا آسیای جنوبی هستید، باید کاری انجام دهید. شما نمی توانید مواد غذایی و انرژی خود را بخرید و بدهی های خارجی خود را بپردازید، بنابراین خطر نکول وجود خواهد داشت و اگر خطر نکول وجود داشته باشد، پس کل این روینای بدهی ها که بانک ها بدهی ها را تضمین می کنند، مشتقات آنها شرط بندی می کنند. چه بدهی ها بازپرداخت شود یا نه، ارزش بدهی ها چقدر خواهد بود. شما چیزی شبیه به آنچه در دهه 1980 رخ داد، پس از اینکه مکزیک نتوانست پرداخت کند، خواهید داشت: نرخ بهره برای برزیل و آرژانتین به 45 درصد و در مکزیک نرخ بهره دولت، بدهی های دلاری به 22 درصد افزایش یافت. چنین چیزی دوباره رخ خواهد داد.

. قیمت اوراق قرضه در این کشورها کاهش خواهد یافت. به عنوان مثال، کشورها به روسیه می گویند: ما می خواهیم نفت شما را بخریم، شما می دانید که ما از تحریم های آمریکا پیروی نمی کنیم. ما می خواهیم غلات شما را بخریم، و آنها به چین می گویند، مامی خواهیم تولیدات شما را بخریم. روسیه و چین می توانند بگویند، "خوب ما می خواهیم پول را به شما قرض دهیم، و سپس شما به ما بازپرداخت خواهید کرد، زیرا می دانیم که اکنون پول ندارید، اما اگر به شما پول قرض دهیم، نمی دانم چگونه شما می توانید به ما بازپرداخت کنید، پولی که ما به شما قرض می دهیم تا نفت و غذای خود را بخرید، پول کافی است تا بتوانید بدهی های دلاری خود را بپردازید، چرا ما می خواهیم چنین کاری انجام دهیم؟" این بحرانی است که قرار است در پاییز رخ دهد. مردم باید تصمیم بگیرند: آیا می توانیم بدهی های دلاری را نکول «پیش فرض» کنیم؟ اگر آنها پیش فرض شوند، ایالات متحده چه خواهد کرد؟ برزیل می تواند بگوید، "خوب ما بخشی از بانک BRICS هستیم و آنها به ما پول قرض می دهند، اما ما نمی توانیم به شما دلار پرداخت کنیم." اکنون ایالات متحده خواهد گفت، "خوب می دانید که اگر این کار را انجام دهید، ما شما را تحریم خواهیم کرد." و سپس برزیل خواهد گفت: "خب اگر شما ما را تحریم کنید و نتوانید صادرات ما را بخرید، فقط به خودتان آسیب می زنید! شما به صادرکنندگان خود آسیب می زنید و ما را به کشورهای هدایت می کنید که برای خودمان صادرات دارند." و ایالات متحده باید بگوید، "چه کسی را اول قرار می دهیم؟ ما به دنبال منافع چه کسی هستیم؟ آیا این دارندگان اوراق قرضه دلاری ما در بانک ها هستند یا شرکت های ما هستند که صادرات به این کشورها را انجام می دهند؟" چیزی باید بدهد. پول کافی هم برای خرید صادرات ما و هم برای پرداخت به دارندگان اوراق وجود ندارد، چه اتفاقی قرار است بیفتد؟ خوب، هنوز هیچ کس نمی داند، اما این چیزی است که دعوا قرار است در مورد آن باشد.

درایتسر: و به نظر شما در مورد امپریالیسم مالی، به نظر من، ایالات متحده برای اولین بار، یا حداقل برای اولین بار مثال قابل توجه، اساساً نکول یک اقتصاد بزرگ را ایجاد کرده است و این چیزی است که در مورد روسیه اتفاق می افتد. آنها ادعا می کنند که روسیه در قبال بدهی خود کوتاهی کرده است،

اما به این دلیل است که آنها مانع از بازپرداخت این بدهی روسیه شده اند زیرا بدهی باید به دلار بازپرداخت شود، و روس ها به دلایلی که وجود دارد نمی توانند این کار را انجام دهند. واضح. بنابراین، سؤال این است که آیا شما معتقدید که این امر باعث از بین رفتن ایمان در ایالات متحده به عنوان یک شریک با حسن نیت برای کشورهای دیگر می شود که ممکن است خود را در تیررس قرار دهند؟

هادسون: خوب، همه در مورد آن صحبت می کنند. این دقیقاً همان چیزی است که جلسات جهانی جنوب درباره آن است و شما حتی عربستان سعودی را دارید که یکی از بزرگترین دارندگان دلار است. همه می دانند که ما تا پایان یک چرخه کامل گسترش، یعنی گسترش بدهی ها، که در سال **1945** آغاز شد، زمانی که تقریباً کل جهان بدون بدهی بخش خصوصی از جنگ خارج شد، پیش رفته ایم. اکنون یک بدهی بزرگ بخش خصوصی وجود دارد. بدهی های دولت بسیار کاهش یافت، زیرا جنگی در کار نبود، اما اکنون بدهی های دولتی فقط برای تأمین مالی شکست کشورهای جنوبی در توسعه جهانی وجود دارد. چیزی باید بدهد. و این چیزی نیست که قرار بود در کتاب درسی اتفاق بیفتد، اما این چیزی است که اتفاق می افتد. کتاب من واقعاً در مورد پویایی های مختلفی است که روشی را شکل می دهد که در آن جهان قرار است به این دو بلوک تجاری و سرمایه گذاری و پولی جداگانه تقسیم شود.

در ایتس: سوال آخر بین جنگ در اوکراین، همه آشفتگی های پیرامون آن، و البته همه چیزهایی که از آغاز **کووید** رخ داده است، اختلال در زنجیره تأمین جهانی، همه این موارد، به این معنی است که ما به چیزی رسیده ایم که می توان نامش را گذاشت. پایان دوران نئولیبرال جهانی شده؟

هادسون: قطعاً. این تنها چیزی است که در دو سال گذشته، اگر سخنرانی های رئیس جمهور **پوتین**، رئیس جمهور **شی**، سخنرانی های هند را بخوانید، همه آنها متوجه شده اند که جهانی شدن به پایان رسیده است و به خصوص اگر بخوانید پرزیدنت **بایدن** و **دونالد ترامپ** چه داشته است. گفت. **دونالد ترامپ** گفت ما اکنون به جهانی شدن پایان می دهیم. ما آمریکا را در اولویت قرار می دهیم. هر معامله ای که انجام دهیم، آمریکا باید در صدر قرار گیرد و تقریباً همین است. این خود ایالات متحده بود که با استثمارگر و یک طرفه شدن با سایر کشورها به شکست جهانی شدن منجر شد که به قیمت سایر کشورها سود می برد و سایر کشورها با دلارزدایی به حمایت از خود سوق داده می شوند. شاید سه یا چهار سال بود که همه درباره دلارزدایی صحبت می کردند، اما هیچ کس انتظار نداشت که خود ایالات متحده در دوران دولت **بایدن**، دلارزدایی را رهبری کند. کلمه استفاده شده "به خودت شلیک کن به پای خودت". کاری که اساساً همان کاری است که نئوکان ها در دولت **بایدن** انجام می دهند. هم از دیدگاه ایالات متحده و هم از دیدگاه چین، روسیه، هند، ایران، کشورهای بریکس، منافع مشترکی برای رفتن به راه خود وجود دارد.

در ایتس: اما این واقعاً محصول نیروهای سرمایه داری نبود که پشت **ترامپ** بودند و آن عناصری که **ترامپ** نماینده آنها بود؟ منظورم این است که به وضوح شکافی در سرمایه وجود داشت. شما یک سرمایه جهانی شده نئولیبرالی دارید که با **ترامپ** و بسیاری از آن ایده ها مخالف بود و سپس نوعی تشکیلات داخلی پتروشیمی را داشتید که از **ترامپ** حمایت می کرد، صنایع آلوده کننده، صنایع ساختمانی، خرده بورژواها، صاحبان مشاغل کوچک، بنابراین، از نظر من، منظورم این است که زیاد مارکسیست نباشم، اما نشان دهنده انشعاب در طبقه حاکم است. انشعاب در طبقه سرمایه دار، بیش از آنچه می دانید، آمریکا لزوماً تصمیم می گیرد راه خود را طی کند.

هادسون: خوب، شکافی که شما توصیف می کنید واقعاً بین تأمین کنندگان مواد خام، نفت، گاز، معدن و انحصارگران از یک سو در مقابل صنعت از سوی دیگر است. بنابراین ما درست به مبارزه ای

برگشتیم که سرمایه داری صنعتی قرار بود این منافع رانته را کنار بزند و رانت خواران در حال مبارزه هستند. و سوال این است که آیا آمریکا فقط با کسب درآمد مالی می تواند به یک اقتصاد مرفه تبدیل شود؟ و فقط از طریق کنترل انحصارهایی که افراد دیگر باید برای آن کمیسیون بپردازند و اجاره های انحصاری مانند آنها باید برای یک فیلم هالیوودی، حقوق مالکیت معنوی، فناوری اطلاعات بپردازند، پول درآوردن؟ آیا یک کشور می تواند استانداردهای زندگی خود را حفظ کند و بدون صنعت ثروتمندتر شود؟ پاسخی که از ترامپ دیدیم این است؛ «خوب، کشور ما هستیم، 1 درصد. ما می توانیم ثروتمندتر شویم شاید نه 99 درصد. بنابراین وقتی می گوئیم آمریکا ثروتمندتر می شود، منظور شرکت های ما در بخش ماست، نه مردم. مردم واقعاً در معادله ای که ما در مورد آن صحبت می کنیم نمی گنجد.

«بنابراین بله، بین این که کدام شرکت ها غالب خواهند شد و اینکه آیا آمریکا یک جامعه رانته خواهد بود، دعوا وجود دارد؟ آیا باید ن تنظیم کننده های ضد انحصاری را برای کاهش هزینه ها منصوب می کند؟ آیا آمریکا می تواند با 18 درصد تولید ناخالص داخلی خود که صرف مراقبت های بهداشتی می شود، به جای ارائه هزینه های کمتر مراقبت های بهداشتی، به عملکرد خود ادامه دهد؟ صنعت آمریکا، حتی شرکت های فناوری اطلاعات، چگونه می تواند رقابت کند، اگر هزینه های بالای مراقبت های بهداشتی گرانی دارد که مردم باید بپردازند، اگر مسکن های گران قیمتی برای اجاره یا خرید دارند که مردم باید بپردازند؟ آیا آمریکا واقعاً می تواند ثروتمند شود، فقط با سود سرمایه برای سهام املاک و اوراق قرضه و شرکت های انحصاری خود؟ مساله این است. ایده قرن 19 نه، این همان چیزی بود که فئودالیسم درباره آن بود. اینجوری نمیتونه دوام بیاورد پس آیا آمریکا می تواند فئودالیسم جدیدی به خاطر 1 درصدش داشته باشد و به نوعی زنده بماند؟ مساله این است.

در ایتسر: من فکر می کنم این سوال 25 تریلیون دلاری است، اینطور نیست.

ها دسون: بله.

در ایتسر: خوب، ما آن را همانجا می گذاریم. مایکل هادسون از شما بسیار سپاسگزارم که سخاوتمندانه وقت خود را صرف کردید. می دانم که در طول مدتی که گفتم نگهت داشتم. مایکل هادسون رئیس موسسه مطالعات روندهای اقتصادی بلند مدت است، او یک اقتصاددان و نویسنده است و کتاب های زیادی به نام خود دارد. من البته به سوپر امپریالیسم توصیه می کنم که بسیاری از این پویایی ها را درک کند و کتاب کاملاً جدید *The Destiny of Civilization: Finance Capitalism* سرمایه داری صنعتی یا سوسیالیسم کتاب الکترونیکی خود را از CounterPunch دریافت کنید، نسخه چاپی خود را از هر کجا که کتاب فروخته می شود دریافت کنید. مایکل هادسون مثل همیشه از اینکه به CounterPunch آمدید و به ما در درک همه این مسائل کمک کردید، سپاسگزاریم.

ها دسون: خوب، خوشحالم که توانستیم کاری که انجام دادیم را پوشش دهیم، متشکرم

در ایتسر: از شما متشکرم و شنوندگان مثل همیشه از شما متشکرم و دفعه بعد دوباره چت خواهیم کرد.

چند سطر در مورد نویسنده:

اریک درایسر یک تحلیلگر سیاسی مستقل و مجری رادیو کانترپانچ است. می توانید محتوای انحصاری او از جمله مقالات، پادکست ها، تفسیرهای صوتی، شعر و موارد دیگر را در patreon.com/ericdraitser بیابید. می توانید او را در توئیتر [@stopimperialism](https://twitter.com/stopimperialism) دنبال کنید.

----- **با تقدیم احترامات «2022-08-11»**

